

تلاش برای تسخیر داستانی از طبیعت در یک تصویر  
توماس هانس در کتاب "لاویاتان" اش می‌گوید: "زندگی در حالت طبیعی، تنهایی، فقر، کثافت، خشکی و البته کوتاه است." بسیاری از ما ترجیح می‌دهیم اینگونه به آن فکر نکنیم. من هم زندگی را در شکوه طبیعت می‌بینم. در زیبایی رنگ‌آمیزی آن، که تمامی آن رازی غیر قابل توصیف است، چیزی که اشتیاقی را بیش از هر چیز دیگر به من ثابت می‌کند. برای تسلط در نگارش این چنین وقایع با شکوهی که در مقابل چشمان من رخ داده است، نیاز به علم بیان فصیح است. چون نمی‌توانم، فیلم را به عنوان وسیله‌ام برگزیده‌ام.  
"یک عکس ارزش هزار کلمه دارد."

من نمی‌دانم چه کسی برای اولین بار این عبارت را خلق کرد، اما به آن باور دارم. تصور می‌کردم آفرینش عکسهایی که با هزار کلمه در یک آن با بیننده صحبت کنند، ساده‌تر باشد. یک عکس می‌تواند مشابه یک مقاله کوچک مطلب را برساند. با این وجود، حتی یک عکس که بتواند با لفاظی و سخن‌پروری معجزه کند، وجود ندارد. ثابت شده است خلق عکسی از تمامیت طبیعت، با زیبایی و پیچیدگیهای غیر قابل توصیفش، به دشواری نوشتن درباره آن است، اگر بیشتر نباشد! اغلب تصاویر به صحبت کردن در خصوص ایده خاصی از طبیعت خاتمه می‌دهند، یک شخص یا محیط زیست یا ترکیبی از آن‌دو. ایجاد یک عکس که زیبایی یک راز را همراه با خشونت نامطبوع چیزی بیان می‌کند، می‌تواند کار ناباورانه‌ای باشد. خوش‌شانسی، گاهی اوقات، چیزهایی را درست در پیش روی ما قرار می‌دهد. فقط باید زمانی که داستان شروع شد، آماده باشید.

هر روز صبح با سگم قدم می‌زنم. خُب، این عادت روزانه است. ورم شدید مفاصل دارد، بنابراین زیاد راه‌اش نمی‌برم، یا هر جایی که دور نباشد. وقتی پیاده‌روی تمام شد، او را به پارک می‌برم. از باغ کوچکی که یک همسایه در راستای پیاده‌رو ساخته است می‌گذریم. در بهار، وقتی هوا گرم شد، باغ بیشتر و بیشتر به گل می‌نشیند. می‌روم تا تکامل شقایق‌ها را از زمانی که غنچه‌اند تا زمانی که گلبرگ‌های کاغذی شگفت‌انگیزی دارند، مشاهده کنم. گل مروارید، زنبق، ختنی و سرانجام چند گل رز شگفت‌انگیز ما را در این گردش روزانه به پارک همراهی می‌کنند. رزها درست به اندازه ارتفاع سر ما هستند و می‌توان در حال گذر، آن‌ها را بوئید. گاهی اوقات کنار گلها می‌ایستم و بوی خوش آنها را استشمام می‌کنم. به نظر می‌رسد که گاهی کار بدی نیست. در مورد عکاسی از رزها فکر کردم. اینکار را با خشخاشها در بهار، موقی که شروع به گل دادن می‌کردند، انجام داده بودم، چون که آنها بیش از آنچه که من بدنبالشان بودم، به من آموخته بودند. من گذر زمان را مشاهده کردم و تغییر فصول را احساس کردم. عکاسی از آنها، زمانی که در حال گشودن هستند، بسیار روانی‌تر از زمانی‌است، که بطور کامل باز شده‌اند و ساکن ایستاده‌اند. در صبح یک روز خاص برای بوئیدن یک رز در کنارش ایستادم و متوجه حشره‌های کوچک شدم، که در میان گلبرگها پنهان شده بود، یک عنکبوت سفید کوچولو! ناگهان متوجه شدم که گل رز، در نورپردازی خاصی قرار گرفته و ذهنم به سمت دوربین رفت. فکر کردم که فردا صبح برگردم، زمانی که باد ملایم‌تر شود و دمای هوا کمی پایین‌تر بیاید. این دو عامل منجر به قرار گرفتن سوژه جدیدم در شرایط مستعدتری می‌شود. البته با این خوشبینی که عنکبوت در همان‌جا بماند!

او از نوع عنکبوت‌های خرچنگی است، که بطور دقیق آن‌را "میسومنا واتیا Misumena Vatia" می‌خوانند. معمولاً در شمال آمریکا به "عنکبوت‌های پلائی" مشهور هستند و بیش از ۱۰ میلی‌متر قطر ندارند. برای گرفتن و خوردن چیزی تا اندازه‌ای مشخص به آن نزدیک می‌شود. می‌تواند بیش از یکبار در یک یا دو روز، مانند آفتاب پرست، رنگ خود را از سفید خالص تا زرد-سبز درخشان تغییر دهد و اطلاق "پلائی" به همین مضمون است. با یک استتار او در گل قرار می‌گیرد و منتظر می‌نشیند. هر چیزی که در گرده‌افشانی دخالت داشته باشد و یا هر چیز بد شانس کافی است که بی‌موقع سر برسد و منبع غذایی خوبی شود. او را در حالی که به یک زنبور که چند برابر خودش بود چسبیده و با آن کشتی می‌گرفت، دیدم. شاهد بودم که زنبور جان سالم به در برد، اما همیشه این طور نیست: سم عنکبوت بزودی بر او اثر خواهد کرد. عنکبوت، با دستان کشیده و باز منتظر لحظه‌ای است که چیزی نزدیک شود و او با یک حمله ناگهانی گرفتارش کند و نیش مرگبار خود را بر او فرود آورد. او سوژه‌ای ناب برای عکسی گویا از طبیعت است.

در مدت دو هفته، چندین بار برای یافتن سوژه مناسب به خیابان سرزدم و در سه سوژه مجزا و مناسب همراه با دوربین و لنز ماکرو در محل حاضر می‌شدم. به سراغ سوژه‌های جذاب رفتم؛ عکسهایی از گونه‌هایی رز، عنکبوتها و مختصری از